

یادداشت

نگاهی به مجموعه داستان «بوی خیس کاج»

امان از این کلاغ‌های خبرچین

علی‌الله سلیمی

«بوی خیس کاج» عنوان مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه گیتی رجب‌زاده است که اخیراً توسط انتشارات نیلوفر چاپ و منتشر شده است. کتاب حاضر شامل چهارده داستان کوتاه با موضوعات اغلب اجتماعی است که برخی از ویژگی‌های مشترک آنها را به هم مرتبط کرده است. از ویژگی‌های اصلی کتاب که در وهله اول به چشم می‌آید ایجاز و پاکیزه‌نویسی هر چهارده داستان است که نویسنده سعی کرده توجه یکسانی به آنها داشته باشد. در مقابل موضوعات انتخابی نویسنده از جهت سوزهای داستانی کیفیت یکسانی ندارند. به غیر از چند سوره قابل توجه بقیه سوزهای انتخابی نویسنده کمتر از بقیه قابلیت تبدیل شدن به یک داستان کوتاه با مولفه‌های لازم را دارند، اما نویسنده با تسلطی که به عناصر و تکنیک‌های داستانی دارد، توانسته آنها را برای خوانندگان آثارش خواندنی جلوه دهد. این موضوع از طرفی قدرت پردازش نویسنده را نشان می‌دهد و از طرفی دیگر عدم دسترسی او به سوزهای داستانی قابل تامل و توجه که مخاطب را به تفکر وادارد. خوانندگان کتاب «بوی خیس کاج» به همان اندازه که از قدرت و توانایی نویسنده در تبدیل سوزهای پیش پا افتاده به «متن‌های خواندنی شگفت‌زده» می‌شوند به همان اندازه از کمبود سوزهای داستانی در پیرامون نظرگاه نویسنده متأسف می‌شوند. اولین داستان کوتاه کتاب که عنوان اصلی کتاب را هم دارد از جمله داستان‌های موفق و منجم مجموعه است. نشانه‌های داستانی در این اثر کارکرد موثری دارند. زن خانواده در این داستان به ارتباطی می‌اندیشد که قرار است صورت گیرد. در بخش دوم داستان این اندیشه تقریباً عملی می‌شود. (دیدار زن با مردی که لباس سربازی به تن دارد.) این دیدار در پناه درختان کاج صورت می‌گیرد زن و مردی که لباس سربازی به تن دارد هر دو امیدوارند که کسی از این دیدار مطلع نشود. اما حضور کلاغ‌ها بر شاخ و برگ‌های انبوه کاج‌ها، این امیدواری را کم‌رنگ‌تر می‌کند. البته از نظرگاه مخاطب که عنصر کلاغ در قصه‌ها را همواره نماد خبرچینی و برپاکننده‌رازا خوانده و شنیده است. سطر اول داستان با حضور کلاغی آغاز می‌شود که از پنجره خانه زن و از رازیه نگاه فرزند زن دیده می‌شود. «ندا گفت: «چه کلاغ گنده‌ای مامان.» و با انگشت‌هایش کلاغ را نشان داد. زن گفت: «کلاغ خوش خیره.»
نیم‌ا گفت: «کلاغ دزد.» دفعه‌دیگه با تیر و کمون می‌زنیمش.» زن لرزید. به پنجره نزدیک شد. لای پنجره را باز کرد. درخت‌های کاج یک‌کدو و اسدازه روبه‌رویش صف کشیده بودند. مرد جوانی از خیابان گذشت. راهش را کج کرد و رفت میان انبوه درخت‌ها. چند کلاغ نشسته بودند روی شیروانی خانه روبه‌رو. . . .»

(۹ص) داستان «بوی خیس کاج» شروع مهیچگی دارد. چندسطر ابتدایی آن با کمک شانه‌های زن و حضور کلاغ در قاب پنجره آنها به نوعی کردن ادامه ماجرا تشویق و ترغیب می‌کند. در این داستان عنصر کلاغ کارکرد چندگانه‌ای پیدا کرده است. کلاغی در قاب پنجره خانه‌ای دیده می‌شود. افراد خانواده (زن و دو فرزند خردسالش) با زبان خود راجع به حضور کلاغ در قاب پنجره آنها به نوعی نسبت به وضعیت حاکم بر آن لحظه اعراض و موضع می‌گیرند. از منظر ندا (دختر خردسال زن) کلاغ «گنده» است و در حیطه بازی آنها نمی‌گنجد. از منظر نیما (پسر کوچک زن) کلاغ دزد است و این اشاره غیرمستقیمی به تصاحب یکی از افراد خانواده (زن توسط قاتل غریبی که زن او می‌اندیشد) است. اما از منظر زن «کلاغ خوش‌خیره» و می‌تواند خبر از کسی بیابود که او مدت‌ها است منتظر آمدنش است. به این مجموعه نظرها می‌توان نظرات همسایه‌ها را هم افزود که یقیناً از نوع دیگری است. و در مجموع حضور کلاغ‌ها حرف‌های ناگفته شخصیت‌های داستانی «بوی خیس کاج» را به خوانندگان داستان منتقل می‌کند. پایان داستان بر صحت جلس مخاطب کمک می‌کند: «امامنی ما کلاخ‌ها رو نزنیدیم. مامان هیچ ترسوندنیپشون.» مامانی از پشت بوم همین جوری نگات می‌کردیم.»
نیم‌ا گفت: «لای درخت‌ها پیدا نبود.»
رفتم رو خروشنه می‌خواستیم بچشم تک می‌ری؟»(ص ۱۱)
در این داستان عناصر به کمک هم می‌آیند تا رازی فاش شود و در این میان مرکز ثقل داستان، اتهامات درونی زن است که چارچوب طرح را شکل می‌دهد. در داستان‌های دیگر کتاب غالباً لحظات حسّی و اتّی توسط نویسنده پرورده و به متن قابل قبول تبدیل می‌شود. داستان کوتاه «لکه‌ها» انتقاد از یک طرح اجتماعی است که روشنگری‌های نویسنده می‌توانست آن را به طرحی منسجم و داستانی تبدیل کند. «از اولش اشتباه بود» داستان دیگر کتاب است که به لحظاتی از زندگی دخترکی می‌پردازد که پدر و مادرش در آستانه طلاق هستند. شرط طلاق آنها بزرگ درخت دخترکی است که باعث شده ترس از بزرگ شدن در جان دخترک رخنه کند. «ادویه سفید» عنوان داستان بعدی مجموعه است که در آن شخصیت‌های داستانی ثبات و خوسته‌های خود را در رفتارهای فیزیکی خود بروز می‌دهند و این داستان از کارهای موفق مجموعه می‌شود. همچنین در داستان «عسک» دروینات کردکی در رفتارهایش برعلا می‌شود. داستان‌های «شیشه‌ای» و «قوم لاله» جزء داستان‌های کوتاه مجموعه است که ایجاز بیش از حد باعث گنگی طرح قصه شده است. موضوع «اعتیاد» دستمایه داستان «پرنده‌ای خوانده» شده که اشیاع گشای سوزّه آن جلوی هر گونه کشش داستانی را گرفته است. همچنین در داستان «پرده» سوءظن و شک طرح داستان را شکل داده و نویسنده در پایان قصه سعی کرده رفتار شخصیت‌های داستانی را از منظر روانشناسی زیربزه‌بن بگذارد. تاکید روی عواطف آدم‌ها در سنین مختلف هم دو داستان «نازی» و «سفید و صورتی» مورد توجه نویسنده بوده است. «مورچه‌ها» عنوان داستان دیگر کتاب است که در آن فضا و محل وقوع قصه تا حدودی با بقیه داستان‌ها متفاوت است. داستان «تفتنگ» به گوشه‌چشمی به موضوع جنگ دارد؛ البته از منظر حاشیه‌ای و به صورتی ناقص. در «پرنده‌ای خوانده» (رוב دیدوار) انتقاد از رفتارهای مردان در جامعه معاصر است. گروه شخصیت‌های داستانی کتاب اسامی عام دارند و نظرگاه نویسنده معمولاً نمایشی است. عنصر «ایدولوگ» کارکرد بالایی در داستان‌ها دارد و در مجموع توانایی نویسنده در بیان داستانی طرح‌ها و ایده‌هایش مشهود است و حتی رجب‌زاده به سوزهای نو و قصه‌های محکم نیاز دارد تا توانایی خود را در دیگر به نمایش بگذارد.

آن قدر به عدد روی کاغذ نگاه می‌کنم تا بالاخره می‌رسم به انتهای

کوچه. کوچه عرضی نیست. ولی مدام احساس می‌کنم که بیش از اندازه طولانی است، احتمالاً به خاطر دیدار ممتد و فرمز رنگی که از ابتدا تا میانه‌های کوچه، جناح چپ را پر کرده است. به پلاک نگاه می‌کنم. دو سه بار رنگ می‌زنم دوباره به عدد روی کاغذ نگاه می‌کنم. دو سه بار رنگ می‌زنم اردیبهشت‌ماه امسال خیلی گرم است. آرام در راهل می‌دهم و سایه‌اش را به من تعارف می‌کند. مردی پیش می‌آید. سراغ آقای «گودرزی» را می‌گیرم. پلکان را نشان می‌دهد. پاگرد اول. . . . «گودرزی؟ آقای گودرزی؟» . . . راهنمایی شدم به طرف اتاق کناری. وارد می‌شوم. مرد با تلفن صحبت می‌کند. زیاد طول نمی‌کشد. گوشی را قطع می‌کند. تصویری را از سال ۱۳۷۹ امات می‌گیرم و تطبیق می‌دهم با چهره مردی که دارد با من دست می‌دهد. شناختمش. زیاد معطش نکردیم. سریع چشم تاریکی (۱۳۸۱) شهادت درد (۱۳۸۲) آنجا زیر باران (۱۳۸۳) به زانو در نیا(۱۳۸۴). مجموعه داستان پشت حصیر به فینال جایزه بنیاد گلشیری و نیز جایزه منتقدان مطبوعات رسید. گودرزی به خصوص در زمینه نقد ادبی نیز فعالیت می‌کند. خودش می‌گوید: «دوستان مرا بیشتر به عنوان منتقد می‌شناسند.» آخرین اثر او مجموعه داستان به زانو در نیا در سال ۱۳۸۴ به وسیله نشر ثالث منتشر شد.

■ ■ ■

■

■

■

چرا اینقدر دیر داستان چاپ کردید؟ راستش تا قبل سال ۷۰ شاید دغدغه داستان داشتم اما زیاد از فن نوشتن سر درنمی‌آوردم. در واقع حوالی سال‌های ۱۳۶۸-۹ بود که مقوله داستان را جدی گرفتم و متوجه شدم برای نوشتن باید فن آن را نیز بلد شم. در همان سال‌ها بود که با دوستی به نام فرزانه تبار که منتقد شعر بود به خانه آقای سیانلو رفتم، من یکی از داستان‌هایم را با خودم برده بودم. آقای سیانلو وقتی داستان را خواند گفت: «اندیشه و فکر خوبی پشت اثر تو است اما فن نوشتن را آن طور که باید نمی‌دانی» از همان زمان به شکلی سری‌تری از قبل اقدام به یادگیری این فن کردم و البته همه می‌دانند آدم هر چه قدر در این مقوله عمیق‌تر شود وقت و وسواس اش نیز بیشتر می‌شود.

به این ترتیب بود که اولین مجموعه داستان من در سال ۱۳۷۹ با عنوان پشت حصیر چاپ شد. البته یادآوری کنم که اگر می‌بینید من بعد از این همه مدت و تقریباً از سال ۱۳۷۹ به بعد هر سال یک مجموعه داستان چاپ کرده‌ام به این معنا نیست که من هر سال این مقدار داستان می‌نویسم. نه، اصلاً. در واقع در طول ۲۰ سال گذشته داستان‌هایی نوشته‌ام که از سال ۱۳۷۹ به بعد با کنار هم قرار دارند آنها و داستان‌های جدیدتر، مجموعه‌هایم را زیر چاپ برده‌ام. یعنی در هر کدام از مجموعه‌هایم دو یا سه تا از داستان‌هایی که قبلاً نوشته‌ام نشان نیز دیده می‌شوند. خیلی‌ها این کار را می‌کنند و البته زیر داستان‌هایشان تاریخ می‌زنند. من این کار را نمی‌کنم. اعتقادی به این کار ندارم. به این خاطر که اگر مثلاً داستان من ضعف داشته باشد این کار می‌شود توجیهی برای ضعف‌های آن داستان.

■ **فقطی** به کارنامه نویسنده‌گان نگاه می‌کنیم (در ایران) به خصوص در فو دهه اخیر می‌بینم تفکر خاصی در شیوه نوشتن رمان و داستان کوتاه رایج بوده است. یعنی دوشاخگی بین نویسنده‌ها به وجود آمده است که عده‌ای فقط داستان کوتاه می‌نویسند و یا حتی اگر رمان بنویسند باز به داستان کوتاه اعتقاد خاصی دارند و عده‌ای دیگر نیز که شاخه دوم را تشکیل می‌دهند بالعکس به رمان اعتقاد دارند، حتی اگر داستان کوتاه چاپ کنند. شما فقط داستان کوتاه چاپ کرده‌اید. آن را در مورد قالب ادبی‌تان جهان بینی خاصی دارید.

در اغلب گفت و گوهایی که قبلاً با من شده است این مسئله را توضیح داده‌ام، چند دلیل دارد: اول اینکه اگر بخوام ریشه‌ای نگاه کنم آن هم از منظری سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی و . . . ذهنیت ما ایرانی‌ها به داستان کوتاه نزدیک تر است. اگر نگاه کنیم می‌بینید که ما در سطح دنیا داستان‌های کوتاه مطرح داشته‌ایم اما معدود رمان‌هایی بوده‌اند که بتوانند در دنیا مطرح شوند. این مسئله تنها برخاسته از تلاش فردی یک نویسنده نیست مسلماً مسائل دیگری هم مطرح است که امثال لوکاچ و گلنن در بحث درباره جیستی و چرایی پیدایش رمان کوتاه و آن‌ها را بررسی کرده‌اند. نظر من این است که شرایط مدرن شهری که منجر به زاده‌شدن رمان می‌شود آن طور که باید و دلاید در جامعه ما وجود ندارد. دلیل دوم اینکه نوشتن رمان واقعاً فراغت می‌خواهد. یعنی شما باید با ذهنی آرام و فرامی تمام، روزی سه یا چهار ساعت پیش‌بینید میز بنشینید و رمان بنویسید. شخصاً این امکان را ندارم. یعنی نمی‌توان قدر در حوزه‌های مختلف کاری و شغلی دوندگی دارم و اصلاً با آن فضا و مکان و فراغت مورد نیاز برای نوشتن رمان نامانوس هستم چطور می‌توانم به این کار اقدام کنم. من می‌خواستم رمان بنویسم. اما نشد دوبار اقدام کردم به نوشتن رمان اما نشد. دلیل سومی هم هست: تعلق خاطر به داستان کوتاه. معتقدم جهان جدید با ضرباهنگ سریعی که دارد باعث می‌شود تا هم داستان کوتاه راحت‌تر خوانده‌شود و هم خواننده بهتر و راحت‌تر با داستان کوتاه ارتباط برقرار کند. خودم با این وضعیت و امکانات فرصت نمی‌کنم خیلی از رمان‌ها را ببخوانم اما امکان ندارد مجموعه داستانی قوی چاپ شود و من آن را نخوانم چرا؟ چون می‌توانم داستان کوتاه‌ها در فاصله‌ها و زمان‌های متفاوت بخوانم اما رمان را نه.

■ **مسئله هویت و ارتباط میان آدم‌ها** در مفاهیم اصلی متن‌های شما است. آن‌ها مهم‌تر رابطه میان آدم‌ها همیشه به یک گسست عجیب منتهی می‌شود.

اول اجازه دهید در مورد هویتی که می‌گویید کمی صحبت کنم. خوب به هر حال هویت یکی از پیچیده‌ترین مقوله‌ها است. اینکه شما می‌گویید این مسئله در داستان‌های ما مطرح می‌شود، به هر حال برخاسته از دیدگاه شما است. اما شخصاً بحث خاصی روی مسئله هویت ندارم. چرا که اصلاً اعتقادی به هویت ثابت ندارم. در واقع اگر فکر می‌کنید بحث هویت نیز در آثار من نمود یافته باید بگویم که عمدی در کار نبوده است. معتقدم انسان در دوره‌های متفاوت ویژگی‌های متفاوتی را کسب می‌کند که همین عمل اکتسابی، و ویژگی‌های او را در آن دوره خاص تعیین می‌کند. این مسئله حتی از نظر جمعی هم مطرح است. گاهی پیش می‌آید که قدرت، هویت ملت را ناشی از مسئله‌ای خاص می‌داند اما همین که آن قدرت کنار می‌رود و قدرت دیگری سر کار می‌آید (قدرت دوم) آبخشور هویت همان ملت را در مسئله‌ای دیگر می‌بیند. پس می‌بینیم

ادبیات

شکست آرمان‌ها را روایت می‌کنم

گفت‌وگو با محمدرضا گودرزی – نویسنده و منتقد

سیدحسین فرامرزی



چشم، چشم زیبا و . . برای ما شرقی‌ها خیلی اهمیت دارد. اما در جوامع غربی رابطه فراتر از این چیزها می‌رود و به تمامیت جسم می‌انجامد برای همین است که در زیباشناسی شرق و غرب نیز می‌بینیم که ما شرقی‌ها روی صورت و به خصوص چشم بیشتر تأمل می‌کنیم تا غربی‌ها. خوب به اعتقاد من این چشم به وجود آورنده همان رئالیسم انتزاعی است. ■ **آیا می‌توانیم بگوییم** که این انتزاع در داستان‌های شما جزء آرمان‌های‌تان است و شما نیز نویسنده‌ای آرمان‌گرا هستید. به خصوص آنکه آدم‌های شما در رسیدن به آرمان‌ها (انتزاع‌ها) به شدت شکست می‌خورند.

هم پله و هم خیر. خیر به این دلیل که من آرمان‌گرایی و نویسندگی را دو امر جدا می‌دانم و معتقدم ابتدا باید در معنای آرمان به توافق برسیم. به هر حال حتی اگر در داستان‌هایم نیز همان طبق به معنای این است، یعنی وقتی ما از رئالیسم عبنی فاصله می‌گیریم و به یک رئالیسم ذهنی یا داستان شگفت (به تعبیر



بودن را مثبت فرض کردم و پاسخ گفتم که پله داستان‌های من سیه هستند و اتفاقاً اگر صادق باشیم این سیهایی کم است و باید بیشتر باشد چرا که کل ماجرا مهم‌تر و تیرتر از آن است که ما می‌بینیم (البته دقت کنید این مسئله‌ای که مطرح می‌کنم سیاسی یا اقتصادی نیست، بلکه مسئله‌ای فلسفی است).

■ **ما به این توافق رسیدیم** که بین آدم‌های شما گسست زیادی وجود دارد. حالا با در نظر داشتن این مسئله می‌خواهم پرسیم چرا بین آدم‌هایی که گرفتار این نوع گسست هستند این همه دیالوگ برقرار می‌شود.

این خصلت فرهنگی ما است. ببینید در جوامع غرب وقتی بین آدم‌ها گسست ایجاد می‌شود بلافاصله سکوت اتفاق می‌افتد یعنی گسست بین آدم‌های غربی منجر به سکوت می‌شود: یک نوع در خود فرو رفتن. این مسئله را می‌توانیم در داستان‌های کارور و همیگوری ببینیم. این سکوت، سکوتی است که بیشتر از بار اصلی خود حرف می‌زند. ولی در فرهنگ ما این گسست منجر به کلمه می‌شود. اعتقاد من این است. ما از نظر فرهنگی با آدم‌های روسی خیلی نزدیکیم و من فکر می‌کنم برای همین است که مثلاً در داستان «اندوه»، جخوف، شخصیت داستان در آن موقعیت خاص و اندوهگین مدام حرف می‌زند. ما نیز مانند آن شخصیت شاید در بیان این گسست‌ها مدام در حال حرف زدن هستیم پله در داستان‌های من باوجود چنین گسست‌هایی که دیالوگ نیز وجود دارد. چرا که فرهنگ ما و خصلت ما این گونه تر بیتنام کرده است که حرف زدن را پوششی می‌دهیم برای همین اگر دقت کنید می‌بینید که چشم، آرایش

قرار دهیم برای آنکه منفر نشویم و یا تمیریم و یا ترسیم و . . . ■ در داستان‌های شما طنزی وجود دارد که همیشه «بین» آدم‌های شما اتفاق می‌افتد یعنی وقتی آدم‌های شما کنار یکدیگر قرار می‌گیرند آن «گسست» اتفاق می‌افتد خود به خود طنز نیز نمود می‌یابد در واقع باز هم مسئله فردیت و جمعیت در داستان‌های شما مطرح می‌شود. این طنز هیچ وقت در فردیت آدم‌های شما اتفاق نمی‌افتد.

این مسئله یکی از کلیدی‌ترین مسائل داستان‌های من است. تا به حال در هیچ کدام از مصاحبه‌هایی که با من کرده‌اند به این مسئله اشاره نشده است. نظر من این است که وقتی شخصیت تنها است بیشتر به اندوه فکر می‌کند چرا که وقتی ما تنها می‌شویم آن غم و اندوهی که در هستی وجود دارد بر ما مسلط می‌شود. اما وقتی در حضور جمع هستیم با انتخاب یک نقاب یا یک پوشش سعی می‌کنیم آن اندوه را پنهان کنیم و اینجا لحظه‌ای است که طنز اتفاق می‌افتد، چرا؟ به علت وجود یک پارادوکس: شما اندوهی دارید که در وجودش شکی نیست و اما در عین حال تلاش می‌کنید تا آن اندوه را پنهان کنید. همین پارادوکس منجر به طنز می‌شود این طنز شاید بیشتر گروتسک باشد یعنی طنزی که در عین خنده بر لب نشانند، تلخی عمق زندگی انسان را نیز نشان می‌دهد.

■ **مجبور شدم** در خوانش برخی از آثارتان مولفه‌های ادبیات دهه ۷۰ را نیز در نظر بگیرم ادبیاتی که در بدنه اصلی خود آدم‌های تنهایی را نشان می‌دهد که شروع می‌کنند به واگو به کردن یک روایت آن هم با لحنی حماسه‌ساز، تراژیک و یا تاقه زیادی مرثیه‌وار. نگاه خودتان به این مسئله چیست؟

خب حماسه با مرثیه‌سرایی خیلی فرق می‌کند. معتقدم که اصلاً آن‌ا دوران حماسه نیست. یعنی فضا برای شخصیت‌های داستان‌های شما، فضایی حماسی نیست. چون حماسه زمانی اتفاق می‌افتد که شما فراتر از انسان‌های دیگر باشید یعنی انسان حماسی است انسان است که یک دگر و گرد از انسان‌های پیرامون خود بالاتر است. حالا آدم‌های داستان‌های کوتاه اگر یک سر و گردن از آدم‌های دیگر پایین‌تر نباشند، فرقی با آنها ندارند. بنابراین اصلاً بحث حماسه نیست. ولی بلی آن دیدگاه تراژیک و مرثیه‌ای را می‌پذیرم چون آدم‌های یک کشور در حال توسعه در نهایت به طعم سرایی رو می‌آورند. برای همین آدم‌های من در تک گویی‌هایشان علاوه بر بیان آدم‌های خود فضایی تراژیک و لحن مرثیه‌وار را نیز بازتاب می‌دهند.

■ **طنزهای شما اغلب به نوعی نقد اجتماعی منجر می‌شوند.** اگر نمود این نقد اجتماعی را در داستان‌هایتان می‌پذیرید بفرمایید که آیا این نقد اجتماعی، متن‌هایی ایدئولوژیک یا متعهد خلق کرده‌اید یا خیر؟

به نظر ما انسان‌ها از موقعیت‌هایمان جدا نیستیم بنابراین وقتی نگاهی طنز آلود داشته باشیم خود به خود نگاهمان به جامعه نیز بازمی‌گردد. برای همین هر چند ایده من این بوده است که طنز در ارتباط با موقعیت فلسفی انسان خلق کند اما در عین حال باید حواسمان باشد که این طنز اساساً از دل جامعه بیرون می‌آید. برای همین اگر طنزها تبدیل می‌شوند به نقد اجتماعی ایرادی که ندارد هیچ اصلاً باید این طور بشود. اما در مورد قسمت دوم سؤال‌تان که آیا بین نقد اجتماعی لزوماً ادبیات متعهدی رانیز به دنبال دارد خبر چندان به این مسئله معتقد نیستم و اصولاً باور ندارم که ادبیات موظف به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی است و. . . ادبیات پیش از آنکه وارد حوزه تعهد شود به حوزه هنر تعلق دارد یعنی به حوزه زیباشناسی. شما به عنوان مخاطب باید ابتدا زیبایی را احساس کنید. اما وقتی شما در مقام خالق و نویسنده هفتان تعهد باشد دیگر به لذت فکر نمی‌کنید. به هر حال تمام سعی من این بوده است که از زیبایی و هنر دور نشوم و البته اگر شده است اشتباه بوده و اصطلاحاً «در نیامده است» هدف من هیچ وقت این نبوده که متعهدانه، معنای مرسوم آن بنویسم. اما چون در جغرافیای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خاصی زندگی می‌کنم خود به خود وابسته به آن اجتماع هستم که این مسئله هم طبیعتاً منجر می‌شود به این اتفاق با واقعیت مشاهده شود نباید به این مسئله متعهدانه، اولین لطمه خلق کردن متن‌های با تاریخ مصروف مشخص است و دوم هم اینکه مخاطب خود را محدود کرده‌ام. به هر حال مخاطبی که متنی ایدئولوژیک می‌خواند طبیعتاً به یک ایدئولوژی خاص تعلق خاطر دارد، پس آثاری را می‌خواند که برخاسته از همان ایدئولوژی است.

■ **برخی از داستان‌های شما از فرط سادگی پیش پا افتاده به نظر می‌رسند** و این مسئله ممکن است برای مخاطب سوء تفاهم ایجاد کند مثل داستان دل‌در. در مورد پیش پا افتادگی یا روزمرگی باید بیاییم و در مورد موضوع داستان‌ها بحث کنیم که چه موضوعی خوب است و چه موضوعی بد. گورتزار گفته است و البته من نیز معتقدم که موضوع بد وجود ندارد بلکه پرداخت بد وجود دارد. بنابراین اگر داستانی بد باشد پرداخت بد بوده نباشد بلکه پرداخت بد همان کسی من پرسیده از داستان‌های مجموعه به زانو در نیا کدام را بیشتر می‌پسندم گفته‌ام داستان دل‌در. چرا؟ یکی به خاطر طنزی که پشت ماجرا وجود دارد. دوم آنچه که زن تلاش در پنهان کردنش دارد اما در روند داستان و به مرور، آن جنبه پنهان خود را آشکار می‌کند و به سوس بازتاب فرهنگ تنهایی این آدم‌ها یعنی زن و بچه در خلوت آن‌طور نیستند که زن می‌خواهد در مطب باشند. و زن قصد پنهان کردن همین مسئله را دارد. اما بچه که ذهنی پاک و معصوم دارد نمی‌تواند واقعیت را پنهان کند و توان ادامه این بازی دوجانبه را ندارد. از طرف دیگر اختلاف سلیقه هم هست مثلاً در مورد پشت حصیر آقای مراد فرخ‌پور می‌گفت بهترین داستان مجموعه «عریضه» است. آقای منوچهر پدیدعی و ضیاء، موحد داستان اسند بی‌موتور» را می‌پسندیدند. آقای هوشنگ گلشیری هم داستان پشت حصیر را بهترین داستانی می‌دانست که من تا آن زمان نوشته بودم. ■ **آلان مشول** چه کاری هستید.

در حال حاضر دبیر گروه داستان کانون ادبیات ایران هستم و یک کار پژوهشی هم هست که برای فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی انجام می‌دهم. یک کتاب هم زیر چاپ دارم که مربوط است به پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات وزارت ارشاد با عنوان «بازتاب سبب‌های در آثار ادبی ایران از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳» که من در این اثر سی و یک رمان و بیست و نه داستان کوتاه‌ای را که در این هشت سال چاپ شده‌اند، نقد سیاسی کرده‌ام. در مورد داستان‌ها هم فعلاً برای سال ۱۳۸۵، پنج داستان آماده دارم. اما اگر پایان نیز وجود دارد. چرا که فرهنگ ما و خصلت ما این گونه تر بیتنام کرده است که حرف زدن را پوششی می‌کنم مجموعه چاپشان می‌کنم.

دوشنبه ۱۲ تیر ۱۳۸۵ ۱۹

خبرها

جایزه ادبی قلم زرین با حضور صفارهرندی

ایستا: مراسم پایانی اعطای جایزه ادبی قلم زرین امسال با حضور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار می‌شود. چهارمین دوره این جایزه که از سوی انجمن قلم ایران برگزار می‌شود، همچنین با سخنرانی علی معلم، رضا امیرخانی و مریم صیباغ زاده همراه خواهد بود. امیرخانی به عنوان رئیس انجمن، از وضعیت فعلی و آینده آن سخن خواهد گفت و صیباغ زاده- دبیر جایزه- گزارش کار این دوره را ارائه می‌کند. مراسم اهدای این جایزه روز ۱۴ تیرماه، همزمان با روز قلم، برای نخستین بار در محل سالن اجتماعات انجمن قلم که در این روز افتتاح خواهد شد، برگزار می‌شود. دبیرخانه این جشنواره کار خود را از ۲۴ آذرماه سال گذشته آغاز کرده و داوری آن در دو مرحله انجام شده که داوران به این ترتیب اند: در زمینه شعر به سرداوری پرویز بیگی حبیب آبادی، حسین اسرافیلی و رضا اسماعیلی در مرحله اول و طاهر صفارزاده و سیدعلی موسوی گرماردی در بخش نهایی داوری را بر عهده داشته‌اند. در بخش نقد و پژوهش ادبی با سرگروهی محمدرضا ترکی، صابر امامی و ناصر هاشم‌زاده در مرحله نخست و علی معلم و یحیی یثیری در مرحله نهایی داوری کرده‌اند. همچنین در بخش داستان با سرداوری فیروز زنوزی جلالی، سهیلا عبدالحسینی و ابراهیم حسن بیگی در مرحله اول و امیرحسین فردی و محمدرضا بابایی در مرحله نهایی داور بوده‌اند.

کتاب‌های میرصادقی در انتظار مجوز

سایت کتاب: «اگر وزارت ارشاد از نویسندگان مستقل حمایت نمی‌کند، دست‌کم آنها را با ندادن مجوز دلسرد نکند.» «جمال میرصادقی» داستان‌نویس از مجوز نگرفتن چندین کتابش به شدت انتقاد کرد و گفت: «مجموعه گفت‌وگوهایم با اشخاص و روزنامه‌های مختلف را شهریورماه سال گذشته برای اخذ مجوز به وزارت ارشاد دادم اما هنوز مجوز نگرفته است. جلد دوم جهان داستان را آبان ماه گذشته، مجموعه‌ای از ۲۳ داستان از نویسندگان نوqlم با همراه با تفسیر آنها و کتاب دختری با ریسمان نقرای را نیز سه‌ماه پیش به ارشاد دادم‌اما هنوز خبری از دادن مجوز به آنها نیست.» این نویسنده از وضعیت اعطای مجوز به کتاب‌ها انتقاد کرد و افزود: «اگر وزارت ارشاد از نویسندگان مستقل حمایت نمی‌کند، دست‌کم آنها را با ندادن مجوز به کتاب‌هایشان دلسرد نکند. در این فضا نویسنده احساس می‌کند که وزارت ارشاد حمایتی از نویسندگان مستقل نمی‌کند.» «جمال میرصادقی» همچنین به فرهنگ اصطلاحات ادبی که به همراه همسرش سرگرم نگارش آن است، اشاره کرد و گفت: «سعی نکرده‌ام کتابی بنویسم که تمامی اصطلاحات مربوط به ادبیات را در برگیرد، بلکه فقط به فرهنگ اصطلاحات در ادبیات پرداخته‌ام. در این کتاب مولفه‌های ادبیات داستانی که عبارتند از داستان، داستان کوتاه، داستان- رمان و رمان مورد بررسی قرار گرفته‌اند و مثلاً به ۳۰ نوع رمانی که در گذشته داشته‌ام یک تعداد دیگر اضافه کرده‌ام مانند رمان تلغزی، رمان پرولتری، رمان آرمانشهری و رمان ضدآرمانشهری و امثال اینها.» او گفت: «نیمی از کار مجموعه فرهنگ اصطلاحات ادبی را انجام داده‌ام که تاکنون نزدیک به ۳۰۰ صفحه شده است و احتمالاً حجم این کتاب به دو برابر برسد.»

رولینگ دونفر را می‌کشد

ایلنا: «جی‌کی رولینگ»، نویسنده داستان‌های «هری پاتر»، در برنامه جوری و ریچارد گفت: در قسمت هفتم «هری پاتر» از شخصیت می‌مزند. او که بسیار محتاطانه این نکته را فاش کرد و نامی از شخصیت مذکور نبرد، همچنین اظهار داشت: مدت‌ها است که می‌دانند این داستان‌ها خطور را پایان می‌رسد، چون فصل آخر داستان را سال ۱۹۹۰ نوشته است. او همچنین گفت: مجازات یکی از شخصیت‌ها لغو شد، اما باید بگویم دو نفری می‌میزند که من دوست نداشتم ببینم. رولینگ گفت: می‌تواند بفهمد چرا نویسندگان می‌میزند. شخصیت‌های اصلی‌شان را می‌کشند، به این دلیل که از عدم احیای آنها مطمئن شوند، اما نگفت آیا این مسئله در مورد «هری» هم صدق می‌کند یا نه. و ما همه این اوصاف تاکید کرد که هیچ‌گاه وسوسه نشده «هری» را زودتر از موعد بکشد. چون همیشه کتاب را برای این مجموعه به نظر داشته است. به‌عظم، مردم فکر می‌کنند باید خیلی متکبر بوده باشم که قبل از اینکه ناشری برای کتابم داشته باشم یا حتی کسی کوچکترین آشنایی با من داشته باشد هر هفت کتاب را نوشته‌ام. او در ادامه سخنانش با شبکه ۴ گفت: «فکر نمی‌کنم هیچ‌وقت دیگر اثری مثل «هری پاتر» خلق کنم.»

تجار و روشنفکر واقعی

فارس: راضیه تجار گفت: هر کسی داعیه روشنفکری دارد، داعیه تعهد هم دارد باید یعنی قلم نویسنده روشنفکر، تعهد است راضیه تجار گفت: می‌توانم برای شما رسالت تجاری جامعه و نشر آنچه حقیقت می‌پندارد است که این امر به کمک قلم محقق می‌شود. راضیه تجار- نویسنده- اظهار داشت: در اهمیت قلم همین بس که خواننده به قلم قسم خورده است و معجزه یغمیر ما مسلمانان کتاب است. او افزود: قلم، کتاب، وازگان و . . . در اسلام ارزش والاّی دارند و کسانی که این قدرت را دارند که بتوانند با کمک از این ابزار، اندیشه را منتقل کنند و فرهنگ‌سازی کنند یقیناً جایگاه والاّی دارند. این نویسنده ادامه داد: به همین دلیل نیز نویسندگان باید قدر این جایگاه را بدانند و نقشی را که می‌توانند داشته باشند، کاملاً بدان اشراف داشته باشند و در بیانده یک بداند که آنچه که می‌نویسند تأثیرگذار است، البته اگر نوشته‌شان از مرثیه والاّی برخوردار باشد و آبخشورش فکر و اندیشه پاک و لالایی باشد وگرنه نه تنها به ارتقای روح نمن انجامد و مخاطب را درگیر نمی‌کند، بلکه به سقوط او می‌انجامد. وی اضافه کرد: در حقیقت باید به گونه‌ای از اندیشه سخن گفت که باعث ارتقا شود، نه اینکه به گمراهی و عدم شادابی و القای پوچی و سرگردانی منتهی شود. تجار یادآور شد: من اکنون نمی‌توانم درباره وضعیت نویسندگی در کشورمان سخن بگویم اما تصور می‌کنم هر کس به زعم خویش در پی انجام تعهدات اجتماعی است. او در پایان گفت: نویسندگی حرفه سخنی است. قلم واقعی نویسنده پس از نسل‌ها تراش خوردن به‌وجود می‌آید. نویسنده باید مرثیه‌ای رسیده باشد که بتواند دست به خط و قلم و آرش پیش بزند. در این میان قدرشناسی به سوز داستان‌ها و محققان و آفرینش‌های نویسنده مهم‌ترین مسئله‌ای است که باید بدان توجه شود.